

## جلسه 054

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

درگذشت بانوی مکرمه همسر آیت الله آقای حاج شیخ جعفر سبحانی دام ظلّه العالی را تسلیت عرض می‌کنیم خدمت آن بزرگوار و ثواب یک صلوات و یک بار سوره‌ی مبارکه‌ی حمد را اهدا می‌کنیم به آن مخدره‌ی معظمه.

اگر چه مناسب بود که خب بحث را تعطیل می‌کردیم و در تشییع جنازه‌ی آن مخدره‌ی معظمه شرکت می‌کردیم اما سبب خود آیت الله سبحانی اهتمام فراوان به درس و تعطیل نشدن محافل بحث و درس هست فلذا شنیدیم که خود ایشان دیروز هم با این که خانواده‌شان به رحمت خدا رفته بود و عزادار بودند درس تشریف آوردند و درس گفتند. فلذاست که حالا تأسیماً به خود آن بزرگوار بحث را امروز داریم، ان شاء الله شب برای عرض تسلیت خدمت آن بزرگوار همه ان شاء الله مشرف می‌شویم.

خب استدلال سوم این بود که اگر شارع اعتراف به شخص اعتباری نفرماید و تصرفات اشخاص اعتباری مستحدث را جایز نشمارد تالی فاسد دارد که سه تالی فاسد بیان شد عبارت بود از حرج و اختلال نظام که توضیح داده شد که حرج همگانی و اختلال نظام پیش می‌آید و دو: این بود که این اموالی که در بانک‌ها مردم می‌گذارند آن‌ها ملک بانک نمی‌شود و قهراً این‌ها می‌شود امور مجهول المالک، کسانی هم که این اموال را از بانک می‌گیرند مالک آن‌ها نیستند بنابراین نتیجه‌اش هم این می‌شود که خمسی هم به گردن آن‌ها نمی‌آید چون مال خودشان نیست این‌ها و اگر هم می‌روند با آن جنس می‌خرند بایعی که این پول‌ها را می‌گیرد جنس تحویل می‌دهد این مال‌ها هم ملک آن‌ها نمی‌شود این‌ها غضب است یا مجهول المالک است و حق تصرف این‌ها ندارند. چون حق تصرف ندارند می‌شوند مغضوب؛ خب آن هم پس درآمدی ندارد، آن چیزی که گیرش آمده این پول درآمد نیست این امر مغضوبی است، برای چی می‌گوییم باید خمسش را برود بدهد؟

این هم مشکله‌ی دومی است که بر آن مترتب می‌شود. مشکله‌ی سوم هم این بود که کل این معاملات مشکل پیدا می‌کند، چون اگر به عین آن پول و در ازاء عین آن پول بروند بخرند، یعنی بایع بگویند مثلاً بعتک این فرش را به این پول یا مشتری بگویند این را خریدم به همین پولی که الان در دستم است، این شخصی، خب این پول چون مال خودش نیست بنابراین معامله باطل می‌شود، یک طرف عوض معامله یک امری است که مال مشتری نیست. اگر همه به ذمه بخرد که معمول معاملات هم معمولاً به ذمه است البته گاهی هم به شخص خارجی است، گاهی هم به ذمه است، خب بله آنجا معامله درست می‌شود ولی وقتی که این پول را به عنوان ثمن فی الذمه می‌پردازد چون مال خودش نیست ذمه‌ی مشتری فارغ نمی‌شود و همین‌طور بدهکار به بایع می‌ماند، آنوقت بعد یک بلوایی در عالم درست می‌شود. حالا مثلاً ما بگوییم از اول عمرمان تا حالا هرچی خریدیم همه بدهکار به بایع‌ها هستیم، چون این پول‌هایی که دادیم از بانک بوده این‌ها هم که مال ما نبوده. یک بلوایی درست می‌شود یک حرج شدیدی هم دارد. پس این اگر بگوییم شارع لم يعترف این توالی فاسد را دارد. اگر اشکال‌هایی می‌خواهید بکنید که بعد می‌آید الاشکال الاول، الاشکال الثانی خب اگر اشکال سومی دارید بفرمایید. چون به خاطر وقت می‌گوییم صرفه‌جویی بشود.

بعد این نکته هم اضافه شد که پس در اثر پیش آمدن این توالی فاسده ما یقین پیدا می‌کنیم یا قطع پیدا می‌کنیم که شارع حکیم رثوف مهربان دلسوز به حال مردم نمی‌آید مردم را توی مخمصه‌ها گیر بیندازد، پس یقین پیدا می‌کنیم که او، چون دین سهله‌ی سمحه هست «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ» (بقره/185) پس بنابراین حتماً اعتراف فرموده به این‌ها به این شخصیت‌های حقوقی این زمان و تصرفات آن‌ها را هم نافذ قرار داده تا این مشکلات پیش نیاید. و از این‌جا فهمیدیم که پس نمی‌خواهیم تمسک به ادله‌ی لا حرج بکنیم، ادله‌ی لفظیه، نه بدون توجه به آن‌ها می‌گوییم خود این پیش آمدن این مشاکل یوجب قطع ما و اطمینان ما را به این‌که شارع دارای این صفات حمیده حتماً اعتراف فرموده به شخصیت حقوقی و تنفیذ فرموده تصرفات آن‌ها را. و اما استدلال به ادله‌ی حرج گفتیم که دوتا اشکال دارد استدلال به ادله‌ی حرج و آن این است که اولاً این حرج حرج شخصی است نه حرج نوعی، بنابراین اگر یک کسی واقعاً برایش

حرجی نیست خب الان مثلاً خیلی از رفاهیهایی که ما پول برای آن خرج می‌کنیم حرج نیست اگر خرج نکنیم، حالا یک مسافرتی می‌خواهد برود، یک چیز اضافه‌ای می‌خواهد بخرد، نه، خب چطور تصرف بکند در این؟ حرج نیست، خب آن‌ها را تصحیح نمی‌کند.

دو: این که حرج عند غیر واحدی از محققین شاید مشهور محققین نافی حکم است فقط، مثبت حکم نیست، بله احکامی که در شریعت وارد شده در کتاب و سنت و اطلاقاتش موارد حرجی را هم شامل می‌شود این اطلاقات را توضیح می‌دهد که مراد ما نیست «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ» (مائده/6) اطلاق دارد، سواء این که ضرر به شما بزند یا نزند، سواء این که در حرج بیفتی یا نیفتی. خب ادله‌ی لا ضرر و لا حرج می‌گوید نه، از این تکلیف‌هایی که کردید آن موارد مقصودمان نیست، تفسیر می‌کند توضیح می‌دهد خب بله. اما دیگر از این ادله نمی‌توانیم استنتاج یک حکم شرعی بکنیم که دلیل نداریم بگوییم به این دلیل می‌فهمیم آن شارع آن حکم را جعل کرده. خب این هم خب خلافاً البته ل نظر بعضی از بزرگان مثل شهید صدر که می‌گوید مثبت حکم هم می‌تواند باشد. ولی معروف عند القوم این است که نمی‌تواند باشد. پس ما به ادله‌ی حرج نمی‌خواهیم تمسک کنیم بلکه به آن توالی فاسده می‌خواهیم تمسک کنیم که اگر اعتراف نکرده باشد این توالی فاسد لازم می‌آید فالتالی باطل، فالمقدم مثله که اعتراف نکرده باشد و نافذ قرار نداده باشد. این نفی‌ها وقتی باطل شد اثبات به جای آن می‌نشیند که اعترف و نفذ. این حاصل استدلال سوم.

خب دو اشکال به این استدلال شده که این جا دارد «اشکالات الدلیل الثالث» چون دو اشکال بیشتر نیست این کلمه‌ی اشکالات باید تبدیل بشود به «اشکال الدلیل الثالث» دو اشکال این جا وجود دارد.

اشکال اول این است که اگر ما یک دقتی بکنیم می‌بینیم این حرفی که زده شد که مردم در حرج می‌افتند، اختلال نظام لازم می‌آید این قابل جواب است و این چنین چیزی لازم نمی‌آید. چون می‌فرمایند که این چیزهایی که شخصیت‌های اعتباری در اختیار مردم قرار می‌دهند، حالا مثلاً دولت که یک شخص اعتباری است در اختیار مردم قرار می‌دهند این از سه حال خارج نیست، یا این‌ها از مباحات اصلیه هستند که برای همه خدای متعال استفاده از آن‌ها را حلال قرار داده مثل آب، آب از مباحات اصلیه است، زمین از مباحات

اصلیه است و گاز، نفت از مباحات اصلیه است، اینها را خدا برای بشر خلق کرده. خب حالا دولت می آیند چکار می کند؟ اینها را در اختیار مردم قرار می دهد. آب را از زمین استخراج می کند توی لوله ها می فرستد برای مردم، یا گاز همین جور یا نفت همین جور. یا خود اینها را مباشرة در اختیار مردم قرار می دهد و یا این که اینها را به یک امور آخری، سلعه ای آخری، امتعه ای آخری تبدیل می کند آنها را در اختیار قرار می دهد، مثلاً معدن را می آورد می برد از او فلز تهیه می کند از این فلز سیاره و ماشین تهیه می شود به دست مردم می دهد. از نفت می آورند مثلاً لاستیک درست می کنند فلان می کنند، اجزاء ماشین را که نگاه می کنیم این اجزاء ماشین از همان مباحات اصلیه در حقیقت تهیه شده دیگر، حالا به این شکل درآمده. خب مباحات اصلیه که مشکلی ندارد که. حالا فرض کنید که دولت مالک نباشد و تصرفات آن هم نافذ نباشد، خب اینها چی هست؟ آنها هم زمین است، آب است، برق است، گاز است، خب مال مردم است مال مباحات اصلیه است خب از اینها استفاده می کنیم. آن که خیلی مردم را در حرج می انداخت این است که تصرف در اینها اشکال داشته باشد، چه اشکالی دارد؟ اینها مباحات اصلیه هستند خب تصرف بکنند. این یک صنف.

صنف دوم اموالی است که مال اشخاص طبیعی است، مال مردم است و حالا اینها آمدند توی بانک گذاشتند این جا شما می گوئید بانک مالک نشده اینها کله ای هم ریخته شده و می شود چی؟ می شود مجهول المالک. خب فرض کنید شخصی پول را از بانک گرفته، حالا چه پولی را از بانک گرفته؟ یک پول نوی نو مثلاً نزدیک عید یا کسی زرنگ است این روزها هم با یک بانکی مثلاً رفیق است فلان است، می رود پول های نوی نو می گیرد که مال هیچ کس نشده، هنوز مال کسی نشده که بگوئیم مجهول المالک. این بانک چاپ کرده هنوز به دست کسی هم نرسیده، خب پول نو می گیرد، خب مال کسی نیست مال خودش است. حالا بعد می آید می گذارد توی بانک. خب و یا این که به یک وجهی رفته درستش کرده به وجه اجازه ای از فقیه گرفته هرچی؟؟؟ 12:20 حالا شده مالش، ملکش. یا جزء فقرایی بوده که اگر مجهول المالک است، مجهول المالک را باید به فقیر داد، خب به فقیر داده شده آن مالش است. حالا اینها آمدند بعد از این که مال واقعی شان شده آمدند گذاشتند توی بانک، حالا توی بانک چون بانک را می گوئیم مالک نمی شود تصرفاتش

هم نافذ نیست این پول‌ها کله‌ی هم ریخته شده مجهول المالك شده، الان نمی‌دانیم این پول مال کی هست؟ آن پول مال کی هست؟ این هم قسم دوم است که مال اشخاص طبیعی است و مجهول المال، مجهول المالك شده حالا. خب این‌ها هم که مشکلی ندارد، وقتی شارع به حاکم شرع و ولیّ فقیه اجازه داده که در این امور می‌توانی اجازه به مردم بدهی از باب امور حسبیه که مشکلات مردم برطرف بشود و یا از باب ولایت مطلقه‌ای که حالا ولو غیر امور حسبیه باشد، پس از این راه هم قابل حل است دیگر، خب فقهاء هم همین را درست کردند دیگر. حالا این بزرگان فقهای مثلاً مرحوم آیت‌الله خوئی و این‌ها که قائل به این مسلک بودند که این‌ها مجهول المالك است و این‌ها، زندگی مردم چه جور شد؟ مقلدین ایشان در حرج که نیفتادند، چرا؟ چون ایشان حل می‌کرد دیگر، اجازه می‌داد. پس بنابراین مشکل دوم هم حل می‌شود.

مشکل سوم یعنی ببخشید قسم سوم از اموال؛ آن هم اموالی است که مال آدم‌هایی است که می‌شناسیم آن‌ها را. می‌دانیم مثلاً دولت فرض کنید فلان فرودگاه را زمین‌هایش را از فلانی رفته خریده و این زمین مال او بوده، حالا بگویید نه آقا دولت تصرفاتش نافذ نیست، خرید او کلا خرید است. خب صاحبش را می‌شناسیم دیگر، حالا که صاحبش را می‌شناسیم راه‌حلش این است که می‌رویم همان صاحبش می‌گوییم آقا بالاخره این زمین مال شماست، بالاخره الان این‌جا اجازه بده، معمولاً هم آن‌ها اجازه می‌دهند یا اگر او اجازه ندهد در جایی که یک مشقت عامه‌ای برای مردم درست می‌شود خب ولایت فقیه به قول مرحوم آیت‌الله بروجردی ولایت فقیه مال کجاست؟ خب یک قسمتی از آن، آن قسمت مسجد اعظم را که ایشان جزء مسجد کردند آن‌جا یک مدرسه‌ی علمیه‌ی کوچکی بوده دیگر، بین آن صحن و آن چیز، خب ایشان این را این‌جا را... ولایت فقیه مال کجاست؟ خدا چنین ولایتی به من داده. خب با ولایت فقیه حل می‌کنیم. پس مشکلی پیش نمی‌آید. می‌شود تحفظ کرد در این‌که شارع اعتراف به شخص اعتباری نکند، تصرفات او را هم نافذ قرار ندهد، هیچ‌یک از این محذوراتی هم که شما گفتی پیش نیاید، چون یا مال از مباحات اصلیه است خیلی خب مشکلی پیش می‌آید برای همه حلال است. اگر قسم ثانیه مجهول المالك شده؛ فقیه حلش می‌کند، اگر قسم

سوم است یا خود آن آقا را می‌روند از او رضایت می‌گیرند یا فقیه حل می‌کند خب پس بنابراین مشکلی پیش نمی‌آید. این هم اشکال است تا ببینیم از این اشکال می‌توانیم جواب بدهیم یا نه؟

«اشکالات الدلیل الثالث الاشکال الاول، هناك ثلاث اصناف من الاموال» سه قسم از اموال هست که «تبیح الدولة و فروعها و الشخصیات الاعتباریة التصرف بمنافعها لعامة المواطنين» سه نوع اموال داریم که دولت یا شعب دولت مثل وزارتخانه‌ها، نمی‌دانم سازمان‌ها و امثال ذلك، و هم‌چنین شخصیت‌های اعتباریه این دولت و فروع دولت و شخصیت‌های اعتباریه اباحه می‌کنند و مباح می‌سازند تصرف به منافع آن‌ها را برای همه‌ی هم‌وطنان، همه‌ی کسانی که در آن کشور دارند زندگی می‌کنند. این سه نوع این‌ها است «الصنف الاول: الاموال التي هي من المباحات الاصلية كالاراضي و المعادن الواقعة تحت تصرف الدولة» حالا «سواء كانت معروضة لتصرفات الناس بشكل مباشر» حالا خواه این مباحات اصلیه محل تعرض تصرفات مردم باشد به‌طور مباشر و مستقیم، مثل این‌که از آب استفاده می‌کنند یا از گاز استفاده می‌کنند یا از این معدن‌ها استفاده می‌کنند همین سنگ‌های مرمر و فلان و این‌ها را می‌خرند می‌آیند خودشان استفاده می‌کنند. «كالماء والكهرباء والغاز»، برق و گاز «أم بتبديلها» به تبدیل آن مباحات اصلیه «إلى سلع أخرى» به یک متاع‌های دیگر مانند ماشین‌ها و سیارات که خب همه‌ی اجزاء آن، این‌ها از چیزهای دیگر تبدیل شده ولی آن‌ها مباحات اصلیه بوده دیگه. آن‌ها را تبدیل کردند. معادن که فلزات دارند، از آن‌ها آمدند فلزات مختلف را استحصال کردند حالا اجزاء ماشین را با آن درست کردند و قسمتی دیگه باز از نفت و قیر و نمی‌دانم فلان و این‌ها چرخ‌هایش را درست کردند و هکذا و هکذا. این صنف اول.

«الصنف الثاني: الأموال التي كانت لأشخاص طبيعيين»، اموالی که مال اشخاص طبیعی بوده، مال آدم‌ها بوده و واقعاً مال‌شان بوده «إلا أنهم مجهولون» الا این‌که آن‌ها الان مجهول هستند. ما نمی‌دانیم. الان بانک برویم نمی‌دانیم این پول مال کی بوده؟ خود صاحب بانک هم نمی‌داند که کی آمد این پول را گذاشت این‌جا رفت؟ «ولا يمكن العثور عليهم»، اطلاع بر آن‌ها هم ممکن نیست که برویم از خودشان بی‌رسیم و این‌ها و از آن‌ها

اجازه بگیریم «کما فی أغلب الودائع البنکیة». همان طور که در اغلب ودائع بانکی، چیزهایی که به ودیعت گذاشته می شود در بانکها همین جور است. حتی خود بانکیها هم نمی دانند.

«الصف الثالث: الأموال العائدة لأشخاص طبيعيين معروفين أو يمكن التعرف عليهم» اموالی که عائد و بهره مند گردیدنده است برای اشخاص طبیعیین، فوائد و عوائدی است که برای اشخاص طبیعیینی که آن اشخاص طبیعیین معروف هستند. می شناسیم که کیه، «أو يمكن التعرف عليهم» اگر حالا هم نمی شناسیم بالفعل، امکان دارد که آنها مورد تعرف و شناسایی واقع بشوند. «كالأراضي والبنایات التي تشتريها الشخصیات الاعتبارية الحكومية أو الشخصية». مثل زمینها یا ساختمانهایی که می خردند شخصیت های اعتباری حکومتی یا شخصیت های اعتباری شخصی غیرحکومتی آنها را می خردند. این جا مثلاً بانک یک شعبه می خواهد بزند می رود یک مغازه ای را اجازه می کند یا می خرد. و امثال ذلك. حالا شما بگو معامله اش باطل است. خیلی خب، امام این مغازه که معلوم است مال کیه، می شناسیم یا می توانیم برویم بشناسیم. خب می رویم از او اجازه می گیریم مثلاً. «وحيثئذ»: حالا که وقتی استقصاء می کنیم می بینیم تمام این چیزها از این سه تا خارج نیست. حالا یکی یکی اینها حساب می کنیم. می فرماید: «وحيثئذ» یعنی و حين إذ كان این اصناف اموال دارای این سه قسم و خارج از این سه قسم نیست. «فالتصرف بالصف الأول من الأموال» که مباحات اصلیه بود. این «لا يتوقف على مشروعية الشخص الاعتباری»; این توقف بر آن ندارد. «لأنها فی النهاية باقية على الإباحة الأصلية»، اینها بر همان إباحه اصلی شان باقی هستند. چون فرض این است که می گویند آقا، دولت مالک نمی شود دیگه، می گویند تصرفات را شارع نافذ قرار نداده، خیلی خب. ولی این آبها چی می شود؟ بر همان إباحه اصلی ...، اگر می گفتید مالک می شود می گفتیم این آب شد ملک دولت. حیازت کرده مثلاً، می شود ما دولت. یا این زمین می شود مال ...، حالا اگر قبول ندارید خب هیچی، پس دولت حذف می شود. هیچی، این زمین بر إباحه اصلی اش باقی مانده، می آییم تصرف می کنیم. پس چه مشکلی پیش می آید؟

ج: باشه، آن هم باشد. شما شخص حقیقی است یا اعتباری است؟ شما هم که شخص اعتباری را داری انکار می‌کنی. خب کرده باشند. یک زحمتی کشیدند، طوری نمی‌شود که، زحمات آن‌ها طوری نمی‌شود. چون فرض داری می‌کنی، می‌گویی آقا، این زحمات موجب مالکیت‌شان نمی‌شود. چون شخص اعتباری مالک نمی‌شود. چون برای خودش که نکرده، برای آن مثلاً گاز و برای شرکت گاز کرده، می‌گویی شرکت گاز هیچی. شرکت نفت هیچی، این جوری می‌گویید دیگه. حالا که می‌گویی خیلی خب، پس آن گاز مال خدا است. برای بشر خلق کرده، خب مشکلی پیش نمی‌آید. البته سوء استفاده نشود. الان بعضی‌ها چیز می‌کنند، چیز می‌کنند، سیم می‌اندازند و فلان استفاده می‌کنند. می‌گویند آن موقع هم می‌گویند این مباح اصلی است دیگه به ما چی؟ خب این خب این‌ها را این جوری حل می‌کنیم. می‌گوییم مباحات اصلیه است دیگه. «و حیثینذ فالتصرف بالصنف الأول لا يتوقف على مشروعیة الشخص الاعتباری لأنها فی النهایة» زیرا این مباحات اصلیه در نهایت امر باقی است بر إباحه اصلیه‌اش ولو با این تصرفاتی که آن‌ها کردند. خدماتی که کردند. ولی هزینه که می‌گوییم شارع لم يعترف به این‌که شما «والتصرف فیها جائزٌ من هذا الوجه» تصرف در این مباحات اصلیه جایز است از همین وجه که این‌ها مباحات اصلیه هستند. چون مباحات اصلیه هستند جایز است. خب «ويمکن التصرف بالصنف الثانی من الأموال» ولو مالک‌های خصوصی داشت، مالک داشت. اما الان شد مجهول‌المالک، ما می‌توانیم تصرف در آن بکنیم. «ويمکن التصرف بالصنف الثانی من الأموال بعنوان مجهول المالک» اما «بإجازة من الحاكم الشرعی»، حاکم شرعی اجازه می‌دهد می‌گوید در این مال مجهول‌المالک تصرف بکن. منتها حالا چه جوری اجازه می‌دهد؟ مختلف است دیگه. گاهی می‌گوید فلان مقدارش را چه کار کن، پرداز به فقراء مثلاً، این مقدارش را استفاده کن فقط «فهی منوطه بإذنه»، فهی یعنی آن اجازه منوط به اذن حاکم شرعی است. «فلا تلزم منها المحاذیر المذكورة»، پس آن محاذیری که گفتیم خب این پول‌هایی که از بانک می‌گیریم، مجهول‌المالک است، ما مالک نمی‌شویم، پس نباید خمس بدهیم از یک طرف. می‌رویم با آن جنس می‌خریم این‌ها، اگر به عین آن باشد معامله آن باطل است. اگر به ذمه خریدیم با این‌ها می‌پردازیم همین‌طور مشغول‌الذمه باقی می‌مانیم. نه آقا، راه حل دارد. حاکم شرع به شما اجازه می‌دهد و وقتی اجازه داد



کار حل می‌شود. حالا اگر وقت داشتم یک داستانی را نقل می‌کردم از مرحوم آقای اشکانی رضوان‌الله علیه که در قم بود و حالا ان شاء‌الله یک جلسه‌ای آن را نقل می‌کنم که إذن فقیه چقدر می‌تواند اثر ...، دوتا داستان ان شاء‌الله یادتان باشد نقل کنم که این‌ها از قطعیات است. از داستان‌های قطعی و مسلم است که نشان می‌دهد فقیه و إذن فقیه چقدر کارساز است. «فلا تلزم منها المحاذیر المذكورة ولا یکشف ذلک وحده عن مشروعیة الشخصیات الاعتباریة ونفوذ تصرفاتها». و کشف نمی‌کند ذلک، این عدم جواز تصرف بدوی که وجود دارد این به تنهایی کشف نمی‌کند از مشروعیت داشتن شخصیت‌های اعتباری و نفوذ تصرفات آن شخصیت‌های اعتباری که مستدل این جور خیال می‌کرد. مستدل این جور خیال می‌کرد دیگه. می‌گوییم نه، این مثل؛ تنهایی نمی‌تواند چنین چیزی را اثبات بکند چون راه حل دارد. لازم نمی‌آید این محاذیر. اگر بله، این‌ها بود و راه حل نداشت این محاذیر لازم می‌آمد و ما کشف می‌کردیم که باید شارع اعتراف کرده باشد. و نفوذش را پذیرفته باشد. نفوذ تصرفاتش را، و این راه حل دارد. راه حل آن اجازه حاکم شرع است. «وهكذا یمکن أن یکون جواز التصرف فی الصنف الثالث من باب إنفاذ تصرفاتهم من جهة الحاکم الشرعی علی أن تكون تصرفاته موافقة للشرع فی نفسها وبإنفاذها لها تستبعد المحاذیر المذكورة». اما آن‌جایی که مالک خصوصی دارد و حالا دولت رفته خریده یا بانک رفته خریده یا یک شرکت اعتباری رفته آن را خریده. الان می‌دانیم یک مغازه‌ای را رفته خریده، یک پاساژی را رفته خریده، یک زمینی را رفته خریده، و هکذا. فرودگاهی را رفته احداث کرده دولت مثلاً. خب این‌ها، ما این را می‌دانیم. این زمین مال کی بوده، این مغازه مال کی بوده، این پاساژ مال کی بوده، یا می‌توانیم برویم بفهمیم. خب این‌ها هم راه حل دارد و راه حلش اجازه حاکم شرع است. البته در جایی که آن تصرف فی نفسه تصرف حرام نباشد. اگر فی نفسه تصرف حرام نیست. مثلاً یک وقتی معاذالله یک شرکتی رفته یک‌جای را اجاره کرده برای این‌که انبار مشروبات باشد یا خریده برای این‌که انبار مشروبات الکلی باشد. خب این‌جا اصل معامله باطل است. این‌جا با اذن حاکم شرع دیگه درست نمی‌شود. اما جایی که فی نفسه اشکالی ندارد. فقط مانده به این‌که چون این‌ها حق تصرف نداشتند. خب این‌جا به إذن حاکم شرع درست می‌شود وقتی مصلحت عامه را حاکم شرع ببیند انفاذ می‌کند

این اجاره را، این بیع را، این انفاذ می‌کند او را. می‌فرمایند که «وهكذا يمكن أن يكون جواز التصرف في الصنف الثالث (از) باب إنفاذ تصرفات» آن شخص اعتباری از جهت حاکم شرعی. علی البته براساس این که بوده باشد تصرف آن صنف ثالث موافق با شرع فی نفسها، فی نفسها موافق با شرع باشد «وإنفاذه» و به انفاذ آن حاکم شرع، ضمیر انفاذه به حاکم شرع، «وإنفاذه لها» برای آن تصرفات دیگر مستبعد می‌شود محاذیری که ذکر شد. این محاذیری که ذکر شد دیگر مورد استبعاد قرار می‌گیرد. و دیگر از آن چیزی که مستدل می‌خواست دلش را به او خوش کند خارج می‌شود. «فالقدر المتيقن في الصنفين الأخيرين هو جواز التصرف في فرض إجازة الحاكم الشرعی»، پس قدر متیقن در دو صنف اخیر. صنف اول که قدر متیقن ندارد. همه‌اش جایز است چون مباحات اصلیه است. صنف دوم که مجهول‌المالک شد. یا نه، مالک معروف و معینی دارد. می‌شناسیم او را یا می‌توانیم برویم بشناسیم او را. ولی در عین حال در این موارد هم با در فرض اجازه حاکم شرعی می‌توانیم کار را درست کنیم. «وهذا الجواز المحتمل من باب إجازة الحاكم الشرعی»، این جوازی که احتمال داده می‌شود از رهگذر اجازه حاکم شرعی «لا يكشف عن اعتراف الشارع بالشخصيات الاعتبارية بشكل مطلق». این کشف نمی‌کند که شارع اعتراف به شخصیات اعتباری کرده نه، برعکس بلکه. فرموده من اعتراف نمی‌کنم ولی به توی حاکم شرع اجازه می‌دهم جایی که کار مردم گیر می‌کند ولایت داری که آنجا تنفیذ کنی. و می‌بیند حالا، حاکم شرع می‌بیند الا گیر کرده کار مردم، تنفیذ می‌کند. «وبعبارة أخرى: نستخرج من المحاذير المذكورة أنه لا يمكن أن تبقى معاملات هذه الأشخاص غير نافذة»، بله، از این محاذیری که ذکر شد این مقدار را ما کشف می‌کنیم که نمی‌شود این معاملات همین جور باقی بماند بلا تنفیذ، بدون جایز بودن و نافذ بودن و اثر دار بودن. همین جور نمی‌تواند. اما حالا، حالا که نمی‌تواند به این که شارع اعتراف به شخصیت اعتباری کرده یا نه، اعتراف نکرده، گفته ای حاکم شرع! به تو اجازه دادم. هر جا مصلحت دیدی تو اجازه داری. بله، اصل این درست است. که نمی‌شود این‌ها همین جور رها بشود و شارع بگوید من جایز نمی‌دانم، ولایت هم به احدی ندادم، پدر مردم هم در آمد که در آمد. این نمی‌شود. یک راه حلی دارد اما راه حلش آیا فقط اعتراف به شخص اعتباری است؟ نه.

می‌فرمایند که نستخرج از این محاذیر مذکوره آنه لا یمکن أن تبقی معاملات» این اشخاص اعتباری غیر نافذ «ویحتمل أن الشارع أوکل إمضاء تصرفاتها إلى الحاكم الشرعی لكل عصر» بله و احتمال داده میشود این که شارع واگذار کرده باشد امضاء تصرفات آن اشخاص اعتباری را به حاکم شرعی در هر زمانی «حلاً لهذه المشکله» برای حل کردن آن مشکله که آن محاذیر باشد. «والتفاناً إلى المصلحة فی وقتها»، و به خاطر این که هر زمانی حاکم شرع آن زمان توجه کند به مصلحت آن زمان که الان لازم است من این اجازه را بدهم یا لازم نیست این اجازه را بدهم؟ «وعلیه فلا یتحقق» بنابر این که «نستخرج من المحاذیر المذكوره» این که لایمکن این جهت و احتمال دارد و علیه، بنابراین که این احتمال دارد که شارع ایکال کرده باشد «فلا یتحقق إحراز نفوذ التصرفات من دون إمضاء»، پس تحقق پیدا نمی‌کند احراز ما نفوذ تصرفات شخصیات اعتباری را بدون امضاء حاکم شرعی. بله، اگر اعتراف شارع را کشف می‌کردیم و این که شارع خود تصرفات آن‌ها را امضاء کرده؛ دیگه لازم نبود به این که برویم سراغ حاکم شرعی. ولی الان چون بیش از این برای ما این امر مردد است که شارع آن را انفاذ کرده یا نه، آن‌ها را انفاذ نکرده گفته بروید با حاکم شرعی درست کنید. فلذا است الان ما باید برویم با حاکم شرع، کسی که این مستشکل می‌گوید. فلذا است می‌فرماید: «فلا یتحقق إحراز نفوذ التصرفات من دون إمضاء» حاکم شرعی «والتفوذ نفسه لا یکشف عن اعتراف الشارع بتلك الشخصیات». و این نفوذ پیدا کردن، این کشف نمی‌کند. این نفوذ پیدا کردن به واسطه‌ی مراجعه به حاکم شرع کشف نمی‌کند از اعتراف شارع به آن شخصیت‌های اعتباریه. بلکه عرض کردم برعکس. «وبهذا البیان یتضح حکم تخمیس الأموال المودعة فی البنوک؛ لأنه بإجازة الحاكم الشرعی یصبح المکلف مالکاً لعضها فی ذمه البنک وعلیه تخمیسها، بل علیه التخمیس حتی مع عدم الإجازة؛ لأنه منفعة لم تنفق علی المؤمنة». خب این یک قدری توضیح می‌خواهد. بعد می‌ترسم دیگه یک مقداری دیر شده باشد. ان شاء الله برای جلسه بعد. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

پایان

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/11/02